



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د. ش ۷ (پیاپی ۴۲)، ویژه‌نامه زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۸۳-۲۰۸

## پدیده اجبار و رویکرد نظری دستور ساخت‌محور

### نسبت به آن

سلیمان قادری<sup>۱\*</sup>، عادل رفیعی<sup>۲</sup>

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

پذیرش: ۹۵/۹/۷

دریافت: ۹۵/۵/۲۷

### چکیده

بحث درباره پدیده اجبار در زبان‌شناسی سابقه‌ای طولانی داشته و کارکرد این پدیده به شیوه‌های متفاوتی تفسیر شده است. نگارندگان این مقاله در پی آن‌اند تا دیدگاه نظریه‌پردازان گذشته را درباره ماهیت اجبار معرفی کنند و سپس این پدیده را در برخی از داده‌های صرفی و نحوی زبان فارسی روزمره، عمدتاً تحت رویکرد رده‌شناختی پیشنهادی اودرینگ و بوی (2016)، تحلیل کنند. در این رویکرد سه کارکرد اجبار تبیین می‌شود: انتخاب، اغنا و ابطال. براساس تحلیل داده‌ها می‌توان این سه کارکرد را، بر مبنای میزان تأثیر ساخت‌های پیچیده نحوی یا صرفی بر معنی یا مقوله واژه یکپارچه‌شده در آن ساخت‌ها، در یک رده قرار داد، به طوری که در آن رده اصطلاح‌های ساختی شدیدترین نوع اجبار به واسطه ابطال باشند. مطالعه حاضر، ضمن اثبات کارایی رویکرد مذکور در تحلیل داده‌های زبان فارسی، نشان می‌دهد پدیده اجبار می‌تواند شاهی بر لزوم قائل شدن به مفهوم ساخت و به تبع آن حمایت از دستور ساخت‌محور باشد. این مطالعه همچنین با بهره‌گیری از پدیده اجبار، در کنار مفهوم ساخت، توجیهی تازه برای ساخت واژه‌های موجود ارائه می‌دهد؛ ساخت‌هایی بر پایه واژه‌های ممکن و مصادری که جعلی خوانده می‌شوند.

**کلیدواژه‌ها:** اجبار، فارسی، ساخت، دستور ساخت‌محور، رویکرد اودرینگ و بوی.

## ۱. مقدمه

پدیده اجبار<sup>۱</sup> یکی از مباحث مورد توجه پژوهشگران در طول سه دهه گذشته بوده است که درباره آن بسیار بحث کرده‌اند و نظرات گوناگونی داده‌اند. گاه با اصطلاحات گوناگونی از جمله «تبدیل»،<sup>۲</sup> «تغییر نوع»<sup>۳</sup> یا «مطابقت با محیط»<sup>۴</sup> به این پدیده اشاره شده است (Talmy, 1978; Partee & Rooth, 1983; Goldberg, 1995; Jackendoff, 1997). اجبار یا، به‌طور کلی‌تر، اجبار حاصل از بافت راهکاری جبرانی و ادراکی-شناختی است که اغلب در اثر توافق بین یک گروه و یک کلمه ناسازگار با آن برقرار می‌شود (de Swart, 1998; Michaelis, 2004) و از آن برای توجیه مواردی مانند نمونه ۱ استفاده می‌شود.

۱. من کتاب را شروع کردم.

واژه «کتاب» که معمولاً به یک شیء اشاره می‌کند، در این نمونه به‌همراهی یک عمل، که همان خواندن یا نوشتن کتاب است، بر شیء دلالت دارد. از آنجاکه واژه «کتاب»، خارج از این گروه فعلی خاص، خوانش محتوای عمل را در خود ندارد، این‌گونه ادعا می‌شود که خوانش حاصل‌شده در اینجا با اجبار یا فشار اعمال‌شده به‌واسطه ساخت حاوی محمول «خواندن» ایجاد شده است؛ زیرا فعل «شروع‌کردن» اغلب متمم فعلی می‌پذیرد که حاوی مفهوم عمل است؛ مثلاً «من خواندن/ کارکردن/ نوشتن را شروع کردم» (Lauwers & Willems, 2011).

مسئله فوق را به بیان لورز و ویلمز<sup>۵</sup> (*Ibid*) می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که وقتی بین ویژگی‌های معنایی ذاتی [از میان ویژگی‌های معنایی سرنمونی] یک واحد انتخاب‌شده و ویژگی‌های معنایی انتخابگر یعنی بافت [که اغلب همان ساخت صرفی یا نحوی حول آن واحد است] عدم خوانش رخ دهد، براساس اجبار بافتی، تأثیر معنایی حاصل می‌شود که این تأثیر، مثلاً در نمونه ۱، همان برافزایی مفهوم عمل خواندن یا نوشتن به کتاب خواهد بود. این کار، دراصل، طرح مصالحه‌ای است که میان محدودیت‌های اعمال‌شده به‌وسیله اصول ترکیب‌پذیری معنایی نظام زبان، ازیک‌سو، با انعطاف‌پذیری و خلاقیت مجاز از منظر همان نظام، ازسویی دیگر، صورت می‌پذیرد. مطابق با این مطلب می‌توان دو فرایند را در رخداد اجبار دخیل دانست: یکی قدرت انتخاب واحد عامل جبر (مثلاً عامل فعلی «شروع‌کردن» در

نمونه ۱) و دیگری انعطاف‌پذیری واحد تحت اجبار (مثلاً واحد «کتاب» در همان نمونه). از این منظر، اجبار، به جای پذیرفتن دیدگاه ترکیب‌پذیری مطلق، به رابطه‌ای پویا میان نحو، واژگان و واحدهای سازنده بافت در تعبیر جملات قائل است (*Ibid*).

از آنچه عنوان شد می‌توان فهمید بررسی پدیده اجبار به‌عنوان مفهومی نظری در ساخت نظریات دستوری اهمیت ویژه‌ای دارد. بررسی این پدیده، ضمن ارائه دیدگاهی جدید درباره ماهیت ترکیب‌پذیری معنی یا توجیه مسائلی همچون بروز چندمعنایی واژگانی در واژه‌ها، از منظر دستور ساخت‌محور نیز مهم است؛ زیرا بررسی و اثبات این پدیده می‌تواند شاهی بر اثبات وجود ساخت‌هایی به‌عنوان جفت‌های متعارف معنی و صورت باشد؛ چونکه ابزاری برای روشن‌سازی استقلال معنایی ساخت‌ها به‌دست می‌دهد. در اینجا، اگر فرض کنیم که یک ساخت در تغییر معنا یا مقوله یک قلم واژگانی، که پذیرای آن شده است، قدرت دارد، مستلزم آن است که آن ساخت، جدای از جمع معانی اقلام واژگانی سازنده آن، برای خود ویژگی معنایی یا صوری منحصر به فرد داشته باشد و این ویژگی را بر آن واژه‌ها اعمال کند. به تعبیر میشلز<sup>۱</sup> (1384-1383: 2011) هر ساخت، با پذیرفتن یک طبقه واژگانی یا گروهی خاص، یک عامل بالقوه اجبار به شمار می‌آید.

نگارندگان در قسمت پیشینه پژوهش دیدگاه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند که در تشریح این پدیده بیان شده است و سپس، در بخش سوم، مبانی نظری دستور و صرف ساخت‌محور و نگرش این دستور به پدیده اجبار از منظر نظریه‌پردازان و مطالعات انجام‌گرفته درباره آن را مرور کرده‌اند؛ در بخش چهارم، کوشیده‌اند تا با معرفی این پدیده در زبان فارسی و پذیرش فرضیه کاربرد عملکردهای اجبار در تحلیل داده‌های زبان فارسی و قائل‌شدن به مفهوم ساخت پاسخی برای برخی از پرسش‌های این مقاله بیابند: نخست، آنکه عملکردهای شناختی اجبار در درک و تحلیل داده‌های ما از زبان فارسی کدام‌اند؟ – یادآوری می‌شود که داده‌های این مطالعه حاصل جمع‌آوری عبارات روزمره به‌کاررفته در صفحات اینترنتی و تصدیق‌شده با شم گویشوران فارسی است. این داده‌ها پس از جمع‌آوری و بررسی تحت عملکردهای متنوع اجبار دسته‌بندی و تحلیل شده‌اند. – پرسش دوم اینکه آیا می‌توان داده‌ها را با رویکرد رده‌شناختی پیشنهادی اودرینگ و بوی<sup>۲</sup> (2016) از پدیده اجبار تحلیل کرد؟

مسئله دیگر این خواهد بود که آیا بررسی پدیده اجبار می‌تواند شاهی بر لزوم قائل شدن به مفهوم ساخت و حمایت از دستور ساخت‌محور باشد و پذیرش این فرض آیا توجیهی برای برخی از فرایندهای واژه‌سازی خاص ارائه خواهد داد؟

## ۲. پیشینه پژوهش: سه دیدگاه عمده درباره پدیده اجبار

بررسی مفهوم اجبار سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد. اصطلاح اجبار در ابتدا از حوزه برنامه‌نویسی زبانی (Aït-Kaci, 1984) وارد حوزه معناشناسی منطقی<sup>۱</sup> (Moens & Steedman, 1988) شد. پیش از آن، این پدیده با اصطلاح «تغییر نوع»<sup>۲</sup> در اثر پارتی و رُث<sup>۳</sup> (1983) عنوان شده بود. همچنین این مفهوم به‌عنوان یکی از مفاهیم پایه در نحو و معناشناسی (مثلاً در: Pustejovsky, 1995; Jackendoff, 1997) معرفی شده بود. به‌تازگی، نیز در دستور ساخت‌محور از منظرهای صوری و شناختی بررسی شده است (Michaelis, 2003; Boas, 2003). افزون بر آن، شواهد قابل‌توجهی در مطالعات روان‌شناختی (Piñango et al., 1999) و نیز عصب‌شناسی زبان (Pylkkänen & McElree, 2007; Pylkkänen, 2008) در حمایت از وجود این پدیده به دست داده شده است.

عملکردهای متفاوت اجبار بیشتر تحت سه رویکرد عمده بیان شده و قابل‌بررسی است: رویکرد اول به اجبار به‌مثابه همکاری میان معنای واژگانی و معنای گروهی<sup>۴</sup> در بهره‌گیری از یکی از خوانش‌های موجود یک قلم واژگانی می‌نگرد. این عملکرد، که در آن، بافت [زبانی و یا غیرزبانی] یک معنی مناسب با خود را از میان گستره معنای واژه برمی‌گزیند، «انتخاب» نامیده می‌شود (Pustejovsky, 2011; Pustejovsky & Jezek, 2008). نمونه‌هایی از این همکاری را پوستیوسکی<sup>۵</sup> در الگوی واژگان زایشی<sup>۶</sup> خود (1995) با عنوان کاربرد دوگانه<sup>۷</sup> می‌آورد (2011: 1403).

۲. الف) علی‌خانه را بعد از ناهار ترک کرد.

ب) علی ناهارش را به مدرسه برد.

در نمونه یادشده، «ناهار» می‌تواند تحت اجبار بافت به یک رخداد عمل یا یک شیء (غذا) اشاره کند.

دیدگاه دوم در آثاری چون جکنداف<sup>۱۵</sup> (1997; 1991) و کولیکاور<sup>۱۶</sup> و جکنداف (2005: 228) مشهود است که در آن اجبار بافتی به مانند عملگر یا ساختی پنداشته می‌شود که مسئول افزایش معنایی بیان‌نشده به پاره‌گفت است. در اینجا، اجبار مانند میانجی، مثلاً بین یک محمول و موضوع ناسازگار با آن، عمل می‌کند، همان‌گونه که ترانس برقی بین پریز و دستگاه مصرف‌کننده این کار را انجام می‌دهد. مثلاً در نمونه ۳، محمول تلویحی<sup>۱۷</sup> که به‌طور نمادین به صورت [...] نشان داده شده است، محمول «شروع‌کردن» را، که نیاز به موضوعی پویا<sup>۱۸</sup> دارد، به موضوع شیئی<sup>۱۹</sup> یعنی «کتاب» متصل کرده است.

۳. علی [...] کتاب را شروع کرد.

عملکرد فوق را اغنا<sup>۲۰</sup> می‌نامند که طی آن معنی ترکیب‌پذیرفته پاره‌گفت به کمک یک عملگر معنایی انتزاعی، که نقش میانجی دارد، افزایش می‌یابد. شاهدهی که در حمایت از این دیدگاه نسبت به دیدگاه قبل می‌توان آورد آنکه «کتاب» در خوانش نهایی خود همچنان یک شیء قلمداد می‌شود؛ بنابراین، خوانش رخداد عمل فقط درباره اعتقاد به ترکیب‌پذیری محض تردید ایجاد می‌کند. پدیده ضمیرگذاری در نمونه ۴ مدعای این شاهد است چون، در آن جمله، ضمیر «آن» تنها به «کتاب» اشاره می‌کند.

۴. علی «کتاب» را شروع کرد پس از اینکه «آن» را از قفسه برداشت.

دیدگاه سوم که شایع‌ترین دیدگاه بوده و از گذشته تاکنون دوام آورده است به اجبار به عنوان تغییری واقعی در ویژگی‌ها می‌نگرد (Partee & Rooth, 1983; de Swart, 1998; Pustejovsky, 1995; Pustejovsky & Jezek, 2008; Michaelis, 2003; 2004; 2011). از این عملکرد تحت عناوین مختلفی چون تبدیل «تغییر معنی»<sup>۲۱</sup> یا «تغییر نوع» نام برده شده است که در این مقاله به پیروی از اودرینگ و بوی (2016) اصطلاح ابطال<sup>۲۲</sup> برگزیده شده است. از منظر این دیدگاه، نمونه ۳، که از دیدگاه اغنا بیان شده بود، به صورت زیر قابل‌نمایش است:

۵. علی [کتاب] را شروع کرد.

در این دیدگاه، به‌جای میانجی‌گری میان محمول و موضوع ناسازگار، ماهیت موضوع

تغییر داده می‌شود تا با محمول سازگاری یابد. شاید بتوان این تغییر را منسوب به عملکرد پیشنهادی جکنداف دانست؛ اما با آن فرض باید تفاوت میان دیدگاه دوم و سوم را به سبب میزان تأثیر آن عملگر دانست که در دیدگاه دوم واحدی را به معنی واژگانی می‌افزاید و در دیدگاه سوم آن را تغییر می‌دهد. میشلز (9: 2003)، ضمن حمایت از رویکرد سوم، عملکرد اجبار را تحت نظارت اصل ابطال می‌داند، که مطابق با آن اصل، اگر معنی واژگانی یک واحد و معنی ساخت دستوری حاوی آن با یکدیگر ناسازگار باشند، ویژگی‌های معنایی آن واحد واژگانی موافق با ویژگی‌های معنایی ساختار دستوری محاط بر آن خواهد شد. به ادعای فرضیه‌پردازان دیدگاه سوم نیروی ساخت‌های زبانی بزرگ‌تر از یک واحد منفرد تحت اجبار قوی‌تر از نیروی آن واحد است؛ بنابراین، قادر به تغییر یا حذف ویژگی‌های آن واحد به نفع خود خواهد بود.

رویکردهای ارائه‌شده مذکور هرکدام به‌گونه‌ای یک عملکرد از فرایند اجبار را به تصویر می‌کشند. این نشان می‌دهد تکیه بر هرکدام از آن‌ها در تحلیل کامل این فرایند اگرچه لازم است، به‌تنهایی کافی نیست؛ از این رو، به رویکردی جامع نیاز است تا تمام این تحلیل‌ها را به شکل مدونی در برگیرد و به آن‌ها نظم بخشد. دستیابی به این رویکرد در کنار برخی مسائل که با قائل شدن به پدیده اجبار و مفهوم ساخت قابل‌حل است از اهداف دیگر این مقاله است. از میان آثار داخلی درباره موضوع مورد بحث می‌توان به صفوی (۱۳۹۰) و رفیعی (۱۳۸۰) اشاره کرد. صفوی (۱۳۹۰: ۲۵۰-۲۴۷) تغییر مفهوم برخی واژه‌ها را ناشی از پدیده‌ای به نام افزایش و کاهش معنایی می‌داند که طی آن واحدهای واژگانی می‌توانند تحت تأثیر واحدهای هم‌نشین دچار افزایش یا کاهش معنایی شوند. برای نمونه در جمله ۶، هم‌نشینی واژه‌هایی چون «سلامتی» و «مضر» با «سیگار» و «کشیدن» سبب کاهش معنی «کشیدن» و انتقال آن به معنای واژه «سیگار» و به دنبال آن حذف «کشیدن» در آن جمله می‌شود. به عبارتی، در اینجا یک واحد با افزایش و دیگری با کاهش معنایی و حذف روبه‌رو می‌شود؛ چون دیگر وجودش بر محور هم‌نشینی حشو تلقی می‌شود. او در ادامه تأکید می‌کند حذف یک واژه، بدون آنکه معنی آن به واژه‌ای دیگر انتقال یابد، باعث دلالت چندگانه می‌گردد. این مورد در نمونه ۷ نشان داده شده است که در آن تعابیری چون «سیگارکشیدن» یا «سیگار فروختن» از «سیگار» برداشت می‌شود.

۶. [کشیدن] سیگار برای سلامتی مضر است.

۷. سیگار برایش گران تمام می‌شود.

اگرچه آن بخش از تحلیل صفوی (۱۳۹۰: ۲۵۰-۲۴۷) که در آن افزایش معنی یک بخش متضمن کاهش معنی یا حذف بخش دیگر باشد، تاحدی انتزاعی است و برای اثبات خود به شواهد روان‌شناختی نیاز دارد، می‌توان بخشی از تحلیل وی را، که مربوط به تأثیر بافت کلامی در افزایش معنای یک واژه است، اشاره‌ای تلویحی به پدیده اجبار دانست.

رفیعی (۱۳۸۰) با تأیید نظر صفوی (۱۳۹۰) فرضیه افزایش و کاهش معنایی را در سطوح مختلف بررسی می‌کند و آن‌گاه این فرضیه را در چارچوب نظریه معنی‌شناسی مفهومی<sup>۳۳</sup> و نظریه هم‌کوشی زبان<sup>۳۴</sup> ارزیابی می‌کند. او همچنین روش‌هایی برای تشخیص آنچه معنی اولیه واژه‌ها می‌نامد به دست می‌دهد.

رفیعی (۱۳۹۱) نیز در بررسی برخی از فرایندهای واژه‌سازی فارسی در چهارچوب صرف ساخت‌محور به نحوه شکل‌گیری بعضی از واژه‌ها براساس ساخت‌های موجود در زبان فارسی و نقش ساخت در بروز جنبه‌هایی از معنی واژه، که نمی‌توان آن‌ها را از تجمیع معانی اجزا به دست آورد، می‌پردازد؛ اما مستقیماً هیچ اشاره‌ای به پدیده اجبار تحت فشار نمی‌کند.

### ۳. چهارچوب نظری: دستور ساخت‌محور و دیدگاه آن درباره پدیده اجبار

دستور ساخت‌محور نظریه‌ای عمومی در زبان‌شناسی شناختی است که در آن مفهوم ساخت نقشی اساسی دارد. تفاوت مفهوم ساخت در این دستور با دستورهای سنتی از آنجا نشأت می‌گیرد که در دستور ساخت‌محور مفهوم ساخت به قدری بسط و عمومیت دارد که توانسته است الگویی یکسان برای نمایش تمام دانش دستوری اعم از نحو، صرف و واژگان فراهم آورد (Croft, 2007: 463). در دستور ساخت‌محور، دستور فهرستی از ساخت‌های سلسله‌مراتبی ایجاد می‌کند و، در آن، واژه‌ها تنها از نظر پیچیدگی ساختار داخلی‌شان از ساخت‌های نحوی متفاوت می‌شوند. واژه‌ها تخصیص‌یافته‌تر و قوانین نحوی متغیرپذیرتر یا طرح‌واره‌ای‌ترند (Jackendoff, 2008: 15). بنابراین، صرف‌ونحو اغلب از ابزارها و

راهکارهای یکسانی بهره می‌گیرند و تفاوت عمده میان آن دو در نوع ساخت‌هایی است که از طریق آن‌ها ایجاد می‌شود. مطابق با این مدعا، ساخت‌ها از میزان طرح‌واره‌گونی<sup>۲۵</sup> (یا متغیرپذیری) و تخصیص‌یافتگی<sup>۲۶</sup> متفاوتی برخوردارند، به طوری که ساخت‌هایی مانند  $[[X]_{Nsg} ha]_{Npl}$ ، که با اضافه کردن وند «ها» اسامی جمع می‌آفریند، حاصل از صرف‌اند و اغلب پیچیده و مقیدند؛ ولی ساخت‌های حاصل از نحو مانند  $[Verb] [Subj]$ ، که جمله می‌آفرینند، اغلب پیچیده و طرح‌واره‌ای‌اند.

کرافت<sup>۲۷</sup> (2007: 471) طیف ساختی واژگان-نحو را به شکل زیر ترسیم می‌کند که مطابق با آن، واژه، مقوله نحوی، محصولات صرف، اصطلاح‌ها و ساخت‌های نحوی همگی ساخت‌هایی با میزان پیچیدگی و طرح‌واره‌گونی-تخصیص‌یافتگی متفاوت‌اند.

جدول ۱ طیف ساختی واژگان-نحو (Croft, 2007: 471)

Table 1: The syntax-lexicon continuum

Construction Type	Traditional Name	Examples
Complex and (mostly) schematic	<b>syntax</b>	[SBJ be-TNS VERB-en by OBL]
Complex and (mostly) specific	<b>idiom</b>	[pull-TNS NP-'s leg]
Complex but bound	<b>morphology</b>	[NOUN-s] [VERB-TNS]
Atomic and schematic	<b>syntactic category</b>	[DEM], [ADJ]
Atomic and specific	<b>word/lexicon</b>	[this], [green]

در دستور ساخت‌محور، ساخت مبدأ تحلیل زبانی است؛ به طور دقیق‌تر، ساخت عبارت است از جفت‌شدگی متعارف از صورت و معنی که صورت آن شامل اطلاعات صرفی، نحوی و آوایی است و معنی آن شامل اطلاعات معناشناختی، کاربردشناختی و گفتمانی کلام است. از این منظر، دستور ساخت‌محور دیدگاهی غیرحوزه‌ای می‌یابد و همه اطلاعات تحت متعارف‌شدن زبانی درون ساخت کدگذاری می‌شوند؛ از این رو، هرالگوی زبانی برای ساخت‌بودن باید دارای جنبه‌ای از صورت و یا معنی باشد که از حاصل‌جمع اجزای آن برنیاید. مثلاً جمله «فلانی هنوز کار داره» به مفهوم «هنوز باید تجربه کسب کند تا پخته شود»



با همین جمله با مفهوم اینکه «فلانی هنوز کار دارد تا کارش تمام شود» دو ساخت متفاوت دارد؛ زیرا هرکدام صورت (آهنگ کلام) و بافت کاربردشناسی و گفتمان ویژه خود را می‌طلبند.

صرف ساخت‌محور نسخه‌ای از دستور ساخت‌محور درباره صرف است که در برخی از کارهای بوی (2010; 2004; 2002) در سال‌های ابتدایی قرن بیست‌ویکم به‌منظور توجه بیشتر به امر واژه‌سازی و موارد میان‌مرزی میان نحو و واژگان (صرف) عنوان شد.<sup>۲۸</sup> صرف ساخت‌محور برای نمایش ساخت‌ها به طرح‌واره‌هایی متوسل است که تعیین‌کننده ویژگی‌های صوری و معنایی برون‌داد و یا درون‌داد آن ساخت‌هاست و بر اقلام قرارگرفته یا یکپارچه‌شده<sup>۲۹</sup> در ساخت اعمال می‌شود. نکته دیگر آنکه در این دستور وندها ماهیت مستقل ندارند و اطلاعات آن‌ها تنها به‌واسطه ساختی که در آن حضور می‌یابند قابل‌دسترسی است. برای روشن‌شدن مطلب به ساخت ذیل بنگرید:

< [دارای ویژگی‌هایی چون SEM<sub>i</sub>] ↔ [X]<sub>Ni</sub> s / ADJ<sub>j</sub> >

X در ساخت بالا بیانگر متغیری است که می‌تواند با اقلام واژگانی مناسب اسمی پر شود. SEM نشانه اطلاعات معنایی یک واحد است و هم‌نمایه‌شدن با نمایه‌هایی چون I و Z رابطه فرم و معنی سازه‌های تشکیل‌دهنده یک ساخت را می‌رساند. علامت < > برای محدودکردن ساخت و علامت پیکان دوطرفه نشانگر رابطه تناظر دوطرفه میان اطلاعات صورت در چپ و معنی در راست ساخت است.

قائل‌شدن به طرح‌واره‌های صرفی انتزاعی از نوع مذکور بیانگر مشخصات مشترک بین ساخته‌ها<sup>۳۰</sup> است. منظور از ساخته، اقلامی است که ساخت انتزاعی در اثر تعمیم یا انتزاع بر آن‌ها شکل گرفته است و یا موارد جدیدی که براساس ساخت انتزاعی پس از شکل‌گیری آن خلق می‌شوند. برای مثال ساخت [X]<sub>Ni</sub> s / ADJ در اثر انتزاع بر ساخته‌هایی چون «پلنگ‌آسا» و «رعدآسا» خلق می‌شود و در ادامه با یکپارچه‌شدن یعنی درونه‌گذاری با واژه‌ای چون «اهریمن» ساخته «اهریمن‌آسا» را می‌آفریند. هرچه یکپارچه‌سازی در یک ساخت با اقلام واژگانی بیشتری صورت پذیرد آن ساخت زایاتر است؛ مثلاً ساخت [[X]<sub>N</sub>[Y]<sub>N</sub>]<sub>ADJ</sub> با ترکیب‌هایی چون «دلخون» به نظر می‌رسد زایاتر از ساخت [[X]<sub>Adv</sub>[Y]<sub>V</sub>]<sub>ADJ</sub> با ترکیب‌هایی

چون «آرام‌پز» باشد. همچنین، گاهی تحت زایایی درونه‌گذاری شده<sup>۳۱</sup> یک طرح‌واره می‌تواند با طرح‌واره دیگر یکپارچه شود که در این صورت گاهی دارای زایایی بیشتری نیز می‌شود. برای نمونه، ساخت  $[[Y]_N[Z]_V]_{ADJ}$  که خالق کلماتی چون «گرم‌کن» است و ساخت  $[[X]_{ADJ}]_N$  که خالق کلماتی چون «خوبی» و «طرف‌داری» است قابلیت یکپارچه‌شدن با هم به صورت ساخت  $i]_N [[[[Y]_N[Z]_V]_{ADJ}$  را دارند که خالق واژگانی چون «بخارشویی»، «پولشویی»، «خودکشی»، «خودسوزی» است. در این موارد اگرچه گاهی طرح‌واره اول نازایی نشان می‌دهد و کلماتی چون «پول‌شو» و «خودکش» را در زبان نمی‌آفریند، کلمات حاصل از یکپارچگی این دو ساخت ترکیباتی چون «پولشویی» به وجود می‌آورد. بنابراین، یکی از مزیت‌های ادغام طرح‌واره‌های ساختی آن است که می‌توان، به جز لغات موجود، بر لغات ممکن نیز در ساخت واژه‌های جدید تکیه کرد؛ مثلاً از واژه موجود «ظرف‌شو» برای ساخت «ظرف‌شویی»، از واژه ممکن «پول‌شو» نیز برای ساخت «پول‌شویی» بهره گیریم.

از آنجاکه ساخت‌های صرفی یا نحوی دارای ویژگی(های) وابسته به کل<sup>۳۲</sup> هستند، که بر معنی و مقوله واژگانی واحدی که در آن‌ها قرار می‌گیرد تأثیر می‌گذارند، در سالیان اخیر نظریه‌پردازان دستور ساخت‌محور به پدیده اجبار توجه کرده‌اند (Lauwres & Willems, 2011; Michaelis, 2004; Booij, 2004; Boas, 2003). از مقایسه این دیدگاه با دیدگاه‌های بیان‌شده بخش پیش می‌توان چنین ادعا کرد که «در دستور ساخت‌محور یک تغییر منظر نسبت به پدیده اجبار شکل گرفته است؛ چون در دستورهای قبلی به این پدیده بیشتر از منظر هدف، یعنی نوع تغییر یا بسط واژگانی واحد تحت اجبار، نگریسته می‌شد؛ اما در دستور ساخت‌محور این پدیده از منظر عامل یعنی بافت/ساخت ایجادگر اجبار بافتی و بسط خود ساخت بررسی می‌شود» (Lauwres & Willems, 2011). اودرینگ و بوی (2016)، با تکیه بر دستور ساخت‌محور، رویکردی را معرفی کرده‌اند که به سه دیدگاه جداگانه بخش پیشین به‌عنوان یک رده‌بندی از پدیده اجبار می‌نگرد. در این رویکرد هر دیدگاه قادر به توجیه بخشی از عملکردهای پدیده اجبار است. شاکله فرض این رویکرد رده‌شناختی بر عملکردهای متنوع این پدیده استوار است، یعنی میزان متفاوت باقی‌ماندن معنی اصلی یک واحد تحت اجبار در خوانش نهایی. در عملکرد انتخاب معنی نهایی انتخاب‌شده براساس بافت و بخشی از فهرست معانی سرنمونی واحد تحت اجبار است. در عملکرد اغنا معنی واژگانی

حفظ می‌شود، اما درون بافت تقویت می‌شود، توسعه می‌یابد و سرانجام در اجبار به‌واسطه ابطال تأثیر بافت قوی‌تر است و سبب جایگزینی، تغییر یا حذف ویژگی‌های واحد تحت اجبار می‌شود.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که اصطلاح‌ها از مفاهیمی‌اند که برای پذیرش ساخت مهم تلقی می‌شوند؛ چون ازسویی معنای اغلب آن‌ها توسط قواعد خوانش معنی ویژه به خود، مثل استعاره و مجاز و سایر فرایندهای معنایی، تاحدی ترکیب‌پذیر است و ازسویی دیگر اینکه آن‌ها دارای میزان تخصیص‌یافتگی-متغیرپذیری متفاوت‌اند؛ یعنی اصطلاح‌ها نیز جفت‌شدگی صورت‌معنی خاص خود را دارند و باید آن‌ها را ساخت بدانیم (Croft, 2007: 465-471). اودرینگ و بوی (2016) در مقاله خود به اصطلاح‌های ساختی<sup>۳۳</sup> به‌عنوان شدیدترین مورد از موارد اجبار توسط ابطال اشاره می‌کنند که در آن‌ها معانی واژگانی اقلام یکپارچه‌شده در یک ساخت مشارکت زیادی در معنی آن پاره‌گفت ندارند و ساخت تعیین‌گر معنای پاره‌گفت است. برای مثال، آن‌ها به اصطلاح ساختی *Ik schrik me...* با معنی کلی «خودم را تاحد ... ترساندم» در زبان هلندی اشاره کرده‌اند که در آن اقلام واژگانی مختلفی با مفاهیم «کلاه»، «میمون»، «دندان» و جزاین‌ها می‌توانند در جای متغیر ظاهر شوند، ولی معنی کلی ساخت هیچ تغییری نکند. به‌عبارتی، حضور این واژه‌ها در این ساخت تنها نقش تشدیدگر<sup>۳۴</sup> دارد و ساخت معنی آن‌ها را تاحد زیادی باطل می‌کند.

#### ۴. بحث و بررسی: پدیده اجبار در زبان فارسی

در این قسمت، در بخشی از داده‌های زبان فارسی، که حاصل از جست‌وجوی نگارندگان با موتور جستجوگر گوگل است، عملکردهای مختلف پدیده اجبار جست‌وجو خواهد شد که عمدتاً بر اساس رویکرد رده‌شناختی اودرینگ و بوی (2016) است. همچنین، ضمن حمایت از مفهوم ساخت، تحت پدیده اجبار، اثر ساخت‌های صرفی و نحوی برای اعمال اجبار به‌منظور تغییر معنی و یا مقوله دستوری واحدهای جای‌گرفته درون آن‌ها بررسی می‌شود. در پایان نیز جایگاه اصطلاح‌های ساختی در این میان جست‌وجو خواهد شد.

#### ۴-۱. اجبار به واسطه انتخاب

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، در این نوع اجبار، معنی نهایی یک واحد تحت اجبار بخشی از فهرست معانی آن واحد است؛ یعنی اجبار در اینجا از «پایین به بالا» عمل می‌کند و تنها یک خوانش از میان خوانش‌های موجود را برمی‌گزیند. از این رو، می‌توان گفت انتخاب اجباری نرم<sup>۳۰</sup> است که برای سازگار شدن یک واحد در بافت شکل می‌گیرد. اغلب موارد این نوع اجبار شامل کاربردهای دوگانه است که مواردی از آن در ذیل می‌آید:

۸. الف) با مارچوبه چه غذاهایی می‌شه درست کرد؟

ب) از زردچوبه چه ماسکهایی می‌توان درست کرد؟

در نمونه‌های ۸، «درست کردن» تحت اجبار بافتی ساخت نحوی می‌تواند کدگذار مفهوم «پختن» (در الف) و یا مفهوم «ساختن» (در ب) باشد.

۹. الف) لیموها را با چاقو از وسط نصف کنید.

ب) صبح‌ها یک فنجان آب با چند قطره لیموترش می‌نوشند.

۱۰. الف) مصرف تخم مرغ در صبحانه می‌تواند به کاهش وزن کمک کند.

ب) تخم‌مرغ را روی تمام قسمت‌های مو بمالید.

در نمونه ۹ الف، اجبار بافتی محمول «نصف کردن» باعث برگزیدن خوانش جسم لیموی کامل از لفظ «لیمو» می‌شود و در نمونه ۹ ب، قالب معنایی «چند قطره» و همچنین محمول «نوشیدن» باعث برگزیدن خوانش مایع از «لیمو» می‌شود. در نمونه ۱۰، تأثیر بافت ظریف‌تر است و وابستگی بیشتری به دانش جهانی ما دارد؛ به طوری که خوانش تخم‌مرغ خام در بخش الف و تخم‌مرغ پخته در بخش ب عجیب می‌نماید.

۱۱. الف) انداختن/خواستن کتاب

ب) بحث کردن/تمام کردن کتاب

اگرچه برخی تنها موارد بخش ب را شامل اجبار می‌دانند، باید گفت هم در بخش الف و هم در بخش ب این محمول است که از فهرست ویژگی‌های معنایی کتاب یکی را برمی‌گزیند؛ مثلاً با «انداختن» و «خواستن» خاصیت شیء‌گونه‌گی کتاب و با «بحث کردن» و «تمام کردن» خاصیت منبع اطلاعاتی بودن آن انتخاب می‌شود؛ بنابراین، نمی‌توان عملکرد دوگانه‌ای برای

محمول در این مثال‌ها متصور شد.

#### ۲-۴. اجبار به واسطه اغنا

در اجبار به واسطه اغنا معنای واژگانی واحد حفظ می‌شود و، ضمن تقویت، درون بافت توسعه می‌یابد. در اینجا تأثیر اجبار از «بالا به پائین» است و سبب افزوده‌شدن معنی جدیدی به پاره‌گفت می‌شود. برجسته‌ترین مورد از اغنا تغییر در نمود<sup>۳۶</sup> فعل است که در بسیاری از منابع بدان اشاره شده است (Talmy, 1978; Jackendoff, 1991; 1997). در ذیل به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱۲. الف) هر وقت از خواب بیدار می‌شه چند دقیقه‌ای سرفه می‌کنه.

ب) من چهار ماهه دارم مرتب روزی بیست دقیقه حلقه می‌زنم.

در نمونه‌های ۱۲، نمود لحظه‌ای بودن یک عمل منفرد و بازگشت‌پذیری حالت، که مشخصه افعال منقطعی<sup>۳۷</sup> چون «سرفه‌کردن» و «حلقه‌زدن» است، به نمود تکرار عمل میدل گشته است تا با بافت سازگار شود. این عمل تحت اجبار ساخت نحوی عناصر بافتی مانند قیود «چند دقیقه» و یا «چند ماه» و نمود استمراری فعل، که به عملی زمان‌بر اشاره می‌کنند، انجام می‌گیرد. در اینجا مفهوم لحظه‌ای بودن از میان نمی‌رود، بلکه با مفهوم تکرارپذیری اغنا می‌شود؛ از این رو، معنی به‌دست‌آمده تجمیعی از همکاری معنی لفظ بیان‌شده و معنی ضمنی حاصل از اجبار است.

۱۳. الف) آدمی ناچار است برای قوت یافتن غذا بخورد.

ب) باید، از کنار غذا، غذا را خورد نه از وسط غذا.

در بخش الف، فعل «غذاخوردن» نمود کنشی<sup>۳۸</sup> دارد؛ اما در بخش ب، این نمود تحت اجبار بافتی عناصری چون «را» به نمود پایاکنشی<sup>۳۹</sup> تبدیل می‌شود؛ یعنی مفهوم غایی<sup>۴۰</sup> یا اتمام‌پذیری بدان افزوده شده است. «غذا» نیز تحت اجبار «را» به عنصری ارجاعی در ب تبدیل می‌شود.

۱۴. الف) آقا مشغول کتاب شدند.

ب) حکایت عابدی که در زمان موسی مشغول ریش خود بود.

ج) پیرمرد غذایش را شروع کرد.

در نمونه‌های یادشده اجباری دیده می‌شود که به اجبار متمم<sup>۴۱</sup> معروف است و در محمول‌هایی مانند «تمام‌کردن»، «شروع‌کردن»، «مشغول‌بودن» مشاهده می‌شود. در این موارد، فعل یا ساخت نیاز به متممی از جنس محمول یا مصدر دارد و اگر با مواردی چون نمونه‌های فوق که با متممی اسمی سروکار داریم روبه‌رو شود، اجبار با افزودن یک محمول ضمنی به پاره‌گفت، معنای آن متمم را با ساخت سازگار می‌کند و به ناسازگاری خوانش اسم در این بافت پایان می‌دهد. مفهوم این محمول، که تحت بافت کلام می‌تواند در الف «نوشتن» یا «خواندن»، در ب «آراستن» و در ج «خوردن» باشد، را به‌طور خلاصه می‌توان تحت عملگری با عنوان «عملی که مربوط به آن اسم است» خلاصه کرد. تعیین ماهیت عمل در اینجا بستگی به پایه اسمی جای‌گرفته در این ساخت، مفهوم خود ساخت، دانش دایرة‌المعارفی و جهانی و همچنین بافت کلام دارد. مثلاً در الف، تحت پایه اسمی «کتاب» و ساخت «مشغول چیزی بودن» دانش دایرة‌المعارفی و جهانی ما اعمالی را مجاز می‌شمرد که درباره کتاب شکل می‌گیرد و تثبیت یکی از این اعمال توسط بافت کلامی صورت خواهد پذیرفت. نمونه‌های زیر توضیح بیشتری بر عملکرد اغنا به وسیله اجبار است:

۱۵. الف) سعدی خواندن و سعدی شنیدن عشق است

ب) شب خود را با حافظ‌خوانی می‌گذرانیدند.

از آنجاکه در این جملات محمول به یک موضوع غیرجاندار نیاز دارد، عملگری با مفهوم «چیزی که از نظر بافتی مربوط به فرد است» نیاز است تا انتقال مرجع<sup>۴۲</sup> از نویسنده به کتاب وی را توجیه کند. اجبار از نوع اغنا توجیه بهتری برای این نمونه‌هاست، چون هنوز معنی حافظ و سعدی در خوانش نهایی حاصل از اجبار محفوظ است. جکنداف (1997; 1991) وجود این عملگرها را با مثال‌هایی توجیه می‌کند. او درک جملاتی چون نمونه ۱۶ را حاصل برافزایی معنی ساخت یا عملگر تلویحی «فردی که از نظر بافتی مربوط به آن چیز است» می‌داند که میانجی بافت و کلمه است:

۱۶. شلوار قهوه‌ایه پسر جواد است.

### ۳-۴. اجبار به واسطه ابطال

معنی مربوط به ساخت در یک ساخت صرفی یا نحوی می‌تواند با تأثیری از «بالا به پائین»

باعث تغییر، جایگزینی و یا ابطال معنای واژه‌ای شود که در آن ساخت قرار می‌گیرد. این کار معمولاً با تغییر مقوله یا زیرمقوله کلمه تحت اجبار همراه است که در حین آن یک واژه با یک مقوله نحوی خاص در جایگاه دیگر مقولات نحوی در یک ساخت قرار می‌گیرد و، تحت تأثیر ساخت، مقوله آن جایگاه را می‌پذیرد؛ اما پیش از بررسی مواردی که به‌طور ویژه تحت رویکرد ابطال تحلیل‌پذیرند، به برخی از موارد بینابینی، که هم از منظر اغنا و هم از منظر ابطال تحلیل‌پذیرند، اشاره می‌شود.

اجبار به‌واسطه اغنا و ابطال شباهت بسیاری با یکدیگر دارند. در هر دو مورد، یک ساخت یا عملگر مسئول افزایش یک ویژگی معنایی یا صوری به پاره‌گفت است و تنها تفاوت در میزان تأثیر آن عملگر بر ویژگی‌های اولیه و ثانویه است، به طوری که در اغنا این ویژگی‌ها دست‌نخورده باقی می‌ماند و تنها با ویژگی جدیدی درمی‌آمیزد؛ اما در ابطال ویژگی‌های اولیه جایگزین و یا حذف می‌شوند؛ از این رو، مواردی وجود دارند که در آن‌ها هر دو تحلیل ممکن است.

#### ۱۷. نظامیة بغداد سعدی‌ها تربیت کرد، دانشگاه‌های ما اما؟

طرح‌واره تصریفی جمع  $ha$  [CommonNpl] [X] [CommonNsg] در شرایط عادی با پذیرفتن اسم عام مفرد، اسم عام جمعی می‌دهد که به بیش از یک مرجع اشاره می‌کند. در جمله فوق اسم خاص، که عموماً به یک مرجع مشخص اشاره دارد، با قرارگیری در طرح‌واره تصریفی فوق دچار ناسازگاری معنایی می‌شود؛ بنابراین، تحت اجبار بافتی، مفهومی مانند اسم عام می‌یابد؛ همچنین، به جمعی از افراد با قابلیت برجسته آن فرد خاص اشاره می‌کند. این مورد را می‌توان تغییر زیرمقوله اسم در اثر اجبار به‌واسطه ابطال تحت ساخت ذیل به شمار آورد:

<[افرادى با قابليت برجسته SEM<sub>i</sub>] ↔ [ha] [CommonNpl,j] [X] [CommonNsg,i] [ProperNsg,i] >

از سویی دیگر، در مثال فوق، تحت عملکرد اغنا می‌توان به عملگر تلویحی «افرادى با قابليت» پیش از اسم خاص قائل شد. با توجیه اغنا، سعدی هنوز اسمی خاص است.

باید توجه کرد در برخی موارد که ویژگی جدید با قدیمی در حد کم یا زیاد ناسازگار می‌شود، توجیه اغنا کمی دشوارتر به نظر می‌رسد. به نمونه ۱۸ توجه کنید:

۱۸. الف) ... تو خونه‌های کوچولوی ما با یه ذره کمد چطوری جا می‌گیره.

ب) برخی بی‌خبران می‌گویند حالا یک‌ذره موی زن پیدا باشد، آسمان به زمین نمی‌آید.

مشخصات قابل‌شمارش و غیرقابل‌شمارش دو مشخصه برای اسم است؛ از این رو، تغییر از یکی به دیگری را می‌توان موردی از ابطال به شمار آورد. در نمونه‌های ۱۸، تحت اجبار ساخت نحوی «یک‌ذره»، واژه‌های «کمد» و «مو» مفهوم غیرقابل‌شمارش یافته‌اند. البته به عقیده جکنداف (19: 1991) می‌توان در اینجا هم به یک عملگر قائل شد که منظر<sup>۴۳</sup> را، به جای تمرکز بر ویژگی‌های یک چیز، به روی خود آن چیز می‌برد. در اینجا مفهوم غیرقابل‌شمارش بودن ناشی از درشت‌نمایی (یا زوم‌کردن بر) ماده است تا حدی که مرز کلی آن دیگر دیده نشود.

در نمونه ۱۹ نیز می‌توان به تغییر زیرمقوله صفت از نسبی<sup>۴۴</sup> به بیانی<sup>۴۵</sup> به عنوان موردی از اغنا یا ابطال نگریست:

۱۹. آیا مرز جغرافیایی می‌تواند معیار خوبی برای تعیین ایرانی بودن از غیر آن باشد؟ در این مورد، تفسیر «نسبت جغرافیایی» در صفت «ایرانی» تحت اجبار ساخت نحوی به سمت و سوی تفسیر «توصیفی از ویژگی‌های مردم یک منطقه جغرافیایی» کشانده شده است؛ از این رو، می‌توان آن را موردی از ابطال در نظر آورد. همچنین می‌توان با فرض وجود عملگر «دارای ویژگی‌های مردم منطقه» قبل از این صفت نسبی (در مورد بالا «ایرانی») این مورد را اغنا دانست.

جدای از مواردی مانند مثال‌های فوق، در موارد اجبار نوع<sup>۴۶</sup>، که با تغییر یک مقوله صوری به مقوله دیگر روبه‌رویم، دیگر نمی‌توان از اجبار به واسطه اغنا دفاع کرد. تغییر مقوله تحت فرایندهای گوناگونی رخ می‌دهد. این امر در صرف اشتقاقی رایج است و مثلاً با افزودن وندهای اشتقاقی مقوله‌سازی چون «سی» در ساخت  $[[X]_{ADJ} i]_N$  سبب ایجاد اسم از صفت می‌شود. همچنین تغییر مقوله گاهی ناشی از افزودن عناصر شبه‌وند<sup>۴۷</sup> است که برای آن می‌توان به کاربرد صفاتی مانند «نهان» و «گرم» در ساخت ذیل، که حاوی شبه‌وند «خانه» است، اشاره کرد که اسامی «نهان‌خانه» و «گرم‌خانه» را می‌آفریند.

$\langle [X]_{Adj} Khane \rangle_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i]$  مکانی با ویژگی

اما جالب این است که گذشته از موارد فوق، یعنی اضافه‌شدن وند اشتقاقی یا شبه‌وند، تغییر مقوله یا زیرمقوله واژه گاهی تحت اجبار ساخت نحوی (نمونه ۲۰) یا ساخت صرفی از نوع تصریف (نمونه‌های ۲۱-۲۴) صورت می‌گیرد. به عبارت بهتر، گاهی یک مقوله در محیطی



قرار می‌گیرد که مخصوص مقولات دیگر است و تحت اجبار رنگ آن مقوله را می‌پذیرد. در این زمینه به نمونه ۲۰ توجه کنید.

۲۰. از «خوب» به «بد» رفتن به فاصله لذت پریدن از یک نهر باریک است؛ اما برای برگشتن، باید از اقیانوس گذشت.

حروف اضافه خاصی چون «از» و «به» و یا ترکیبات آن حروف مثلاً  $X$  به  $Y$  غالباً متمم اسمی می‌گیرند. بنابراین، در نمونه ۲۰، تغییر مقوله کلام از صفت به اسم به واسطه اجبار این ساخت نحوی [حرف اضافه] [متمم اسمی] صورت می‌پذیرد و مفهوم حرکت از یک قابلیت (یعنی خوبی) به قابلیت دیگر (یعنی بدی) به جمله بخشیده می‌شود. جالب اینجاست که امکان کاربرد قیود شدت چون «خیلی»، که قبل از صفات به کار می‌روند، قبل از «خوب» و «بد» در جمله ۲۰ و عدم کاربرد صفت شمارشی مانند «یک» قبل از این کلمات نشان می‌دهد. تبدیل صفت به اسم در این واژه‌ها در بافت جمله هنوز به‌طور کامل انجام نگرفته است. بنابراین، «این نوع تغییر مقوله‌ها به یک تحلیل ساختی نیاز دارد و نمی‌توان در اینجا یک فرایند مستقل واژه‌سازی [یعنی تبدیل] را متصور شد، بلکه این امر در اثر پدیده اجبار صورت می‌گیرد» (Spencer, 2013: 332). توجه کنید که مقوله حاصله از فرایند واژه‌سازی تبدیل در خارج از بافت نیز پابرجاست؛ مثلاً «خوب» در خارج از بافت هم صفت و هم قید است؛ اما محصول تغییر مقوله تحت اجبار ساخت نحوی یا تصریفی تنها در آن بافت پایایی دارد و در انزوا یا درون بافت‌های بی‌نشان خود همان مقوله (های) اصلی خود را داراست؛ مثلاً «خوب»، در بافت نحوی جمله ۲۰، رنگ مقوله اسم را به خود می‌گیرد؛ اما در انزوا یا بافت‌هایی چون گرفتن وند تصریفی «تر» همان صفت یا قید به شمار می‌رود.

به نمونه‌های بعد در زمینه ابطال توجه کنید:

۲۱. چه کسی «مادر» تر است؟

۲۲. زنانی که مردتر از مردان سوری می‌جنگند.

در موارد فوق، طرح‌واره صرفی ذیل تغییردهنده معنا و صورت واژه پایه شده است، به طوری که مقوله اسمی «مادر» و «مرد»، تحت اجبار بافتی وند تصریفی، ویژگی صفت یافته‌اند. در اینجا «مادر» و «مرد» به ویژگی‌های این دو اسم، مانند مهربانی یا شجاعت، اشاره می‌کنند نه ویژگی‌های والدی و یا جنسیتی آن‌ها.

<[ز]برتر از X در ویژگی‌های [SEM<sub>i</sub>] ↔ [tar]<sub>ADJ</sub> [[X]<sub>Ni</sub>]>

به مثال‌های بیشتری در این زمینه توجه کنید:

۲۳. عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود.

۲۴. در دنیا تمام خوبان و بدان کنار هم زندگی می کنند.

در موارد ۲۳ و ۲۴ تبدیل صفت به اسم با گرفتن وند تصریفی «ان» تحت ساخت ذیل صورت گرفته است؛ صفت که جمع بسته نمی‌شود با قرارگیری در این ساخت صرفی به سمت اسم‌شدن رانده می‌شود و در این حالت مفهوم «مصادیقی که ویژگی X دارند» می‌گیرد:

<[مصادیق دارای ویژگی [SEM<sub>i</sub>] ↔ [an]<sub>Npl,j</sub> [[X]<sub>ADJi</sub>]]>

با نگاهی اجمالی به مواردی مانند مثال‌های فوق می‌توان دریافت که گاهی طرح‌واره‌های نحوی یا تصریفی، مانند *ها*، *ان* و *تر*، تحت اجبار بافتی می‌توانند، مانند ساخت‌های اشتقاقی، با تغییر مقوله، حلال ناسازگاری واژه با بافت شوند.

نکته دیگری که بررسی داده‌ها تأیید می‌کند اینکه الگوهای فرایندهای واژه‌سازی در برخی از ساخت‌های نحوی و یا صرفی خاص گاهی زیاتر می‌شوند (Booij, 2010: 47-49). این امر که همان زایایی درونه‌گذاری شده در اثر اجبار بافتی است، نمودی از خلاقیت و انعطاف نظام زبان است. برای مثال دیده شد که فرایند تبدیل اسم به صفت که بدون گرفتن وند اشتقاقی در زبان فارسی زایا نیست، با قرارگیری در یک ساخت نحوی خاص، مانند:  $[[[X]_{ADJ}]_N \text{ be } [[X]_{ADJ}]_N]$  (در نمونه ۲۰)، یا یک ساخت صرفی خاص، مانند:  $[[[X]_{ADJ}]_{Nsg}]$  (در نمونه‌های ۲۳ و ۲۴)، امکان‌پذیر می‌شود.

نمونه دیگری از زایایی درونه‌گذاری شده در زبان فارسی شکل‌گیری افعال و مصادر جعلی چون «دزدیدن»، «پوسیدن»، «تابیدن»، «قطبیدن» و «اکسیدن» است که در آن‌ها اسم مستقیماً با قرارگیری در ساخت  $[X]_V \text{ id}$  ستاک گذشته می‌آفریند و در ادامه با گرفتن علامت مصدری، «ن»، مصدر می‌سازد. این فرایند شامل یکپارچه‌شدن ساخت صرفی تبدیل  $[[X]_N]_V$  (که در زبان فارسی زایا نیست) با ساخت زایای  $[X]_V \text{ id}$  است که ستاک‌های فعلی چون «پريد»، «خندید» و جزاین‌ها می‌آفریند.

<  $[X]_V \text{ id} + [[X]_N]_V = [[[X]_N]_V \text{ id}]_V$  >

فرایند خلق افعال جعلی در منابع متعدد فارسی اغلب تحت فرایند قیاس از کلمات موجود آمده است (محمدی و همکاران، ۱۳۹۰)؛ اما باید توجه کرد که در صرف ساخت‌محور قیاس

ابزارآغازین فرایندهای واژه‌سازی چون الگوهای وندافزایی است. به عبارت دیگر، طرح‌واره‌های ساختی در اثر انتزاع بر واژه‌های قبلی شکل می‌گیرند و در ادامه قانونی برای ساخت واژه‌های جدید می‌شوند (Booij, 2010: 88-93).

در پایان اینکه نگارندگان در جست‌وجوی داده‌های زبان فارسی موفق نشدند ساخت‌هایی را بیابند که بتواند نشانگر ویژگی اصطلاح‌های ساختی در ابطال تمام‌عیار معنی واژگانی کلمات قرار گرفته در جایگاه متغیر خود باشد؛ اما ابطال زیاد معنی واژگانی متغیرها در برخی ساخت‌ها دیده می‌شود؛ مثلاً در ساخت «کسی را بر/ در X گذاشتن» متغیر می‌تواند واژگان اندام‌های بدن همچون «قلب»، «دل»، «سینه»، «چشم»، «سر» و یا «دست» باشد و معنی ساخت همواره احترام به فرد و دوست‌داشتن وی باشد و یا در ساخت «مال عهد X است» معمولاً کلماتی چون «بوق»، «تیرکمون»، «دقیانوس»، «قجر» یا «عتیق» بنشینند که متعلق به گذشته‌اند و معنی ساخت اشاره به ازمدافتادن چیزی داشته باشد. نکته پایانی اینکه به نظر می‌رسد همان‌گونه‌که ساخت‌ها گاهی معنی متغیرهایشان را باطل می‌کنند، گاهی به آن‌ها موجودیت می‌بخشند؛ مثلاً در جواب‌دادن به «چرا؟» گاهی گفته می‌شود «محض ارا»، درحالی‌که «ارا» واژه‌ای نیست که حداقل به‌طورهم‌زمانی موجود باشد و معنی مستقلی داشته باشد؛ بلکه به نظر می‌رسد تنها برای ملاحظات آهنگین کلام به کار می‌رود. به هر حال، این مطلب از منظر بین‌زبانی و درون‌زبانی ارزش بررسی بیشتری دارد.

## ۵. نتیجه‌گیری

این مقاله با بررسی پدیده اجبار در داده‌های زبان فارسی نشان داد اجبار راه‌حلی شناختی است که با عملکردهایی چون انتخاب، اغنا و ابطال به رفع ناسازگاری می‌پردازد؛ منظور از ناسازگاری اختلافی‌ست میان نیاز به بیان مفهوم یا مقوله‌ای خاص با معنی یا مقوله کلامی واژه‌ای که برای آن منظور در یک ساخت به کار رفته است. همچنین تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد مطابق با رویکرد پیشنهادی اودرینگ و بوی (2016) می‌توان نظرات گذشته را با یکدیگر آشتی داد و از طریق آن انواع عملکرد اجبار را روی یک طیف نشان داد. در یک سوی طیف، با مواردی از سازگارشدن یا تعدیل بافتی روبه‌رویم که حاصل عملکرد اجبار به‌واسطه انتخاب‌اند و در آن‌ها ویژگی(های) خاصی از میان فهرست ویژگی‌های معنی

واژگانی برگزیده می‌شود. درسوی‌دیگر این طیف، ابطال و ساخت‌های اصطلاحی در شکل شدید آن قرار می‌گیرند که در آن‌ها واحد درونه‌گذاری شده در ساخت، تحت اجبار، مشخصه معنایی واژگانی خود را در راستای برآوردن معنای پاره‌گفت تغییر می‌دهد یا از دست می‌دهد. میان نوع انتخاب و ابطال، با مواردی از اغنا روبه‌رویم که در آن معنای واژگانی و گروهی با همکاری با یکدیگر در انتقال معنی پاره‌گفت به‌شکلی تقویت شده می‌کوشند. از این رو، علت قرارگیری عملکردهای اجبار با هم بر روی یک طیف میزان اثرگذاری بالا- پائین ساختارهای نحوی و صرفی پیچیده بر معنا یا مقوله واژگانی است، به طوری که در انتخاب با نرم‌ترین نوع تأثیر یا اجبار و در اغنا با حد وسطی از تأثیر و در ابطال با قوی‌ترین شکل آن روبه‌رویم. این رده‌بندی یک تحلیل مدون و یک‌دست از اجبار ارائه می‌دهد.

تحلیل داده‌ها تحت پدیده اجبار نشان می‌دهد معنی گروه یا پاره‌گفت چیزی بیش از حاصل‌جمع معنای واژگانی کلمات است و این امر خود مشخصه ویژگی‌های وابسته به کل است که وجود مفهوم ساخت را به‌عنوان یک جفت‌شدگی متعارف صورت- معنی اثبات می‌کند. از این رو، ساخت‌های صرفی و نحوی با داشتن ویژگی‌(های) وابسته به کل می‌توانند با اجبار باعث تغییر تفسیر معنی و یا تغییر مقوله کلامی واژه‌هایی شوند که با آن ساخت‌ها یکپارچه می‌شوند، یعنی در آن ساخت‌ها قرار می‌گیرند، بنابراین، این امر شاهدهی بر ادعای استقلال معنای و اطلاعات نظری خاص هر ساخت است. مطابق با بحث حاضر دیدیم که اگرچه تغییر مقوله کلام به‌طور معمول در فرایندهای واژه‌سازی تحت وندافزایی اشتقاقی و یا در ترکیب با شبه‌وندها رخ می‌دهد، اجبار بافتی حاصل از ساخت‌های نحوی خاص یا تصریفی خاص مثل وند تفضیلی «تر» نیز می‌تواند عامل این تغییرات باشد. پس، این قدرت مشاهده‌شده در ساخت‌ها حمایتی بر درستی دستوره‌های ساخت‌محور چون صرف ساخت‌محور است. از سویی، همان‌گونه که مشاهده شد، زیایی درونه‌گذاری می‌تواند برای تشکیل کلماتی چون «خودکشی» بر پایه واژه‌های ممکن توجیه مناسبی ارائه کند. همچنین، می‌توان توجیهی ممکن برای خلق مصادری که جعلی نامیده می‌شوند، تحت مفهوم ساخت و زیایی دست یافت. این امر شاهدهی دیگر بر لزوم قائل‌شدن به مفهوم ساخت است. در پایان اینکه تغییرات مقوله و یا معنی به میزان کم و یا تا سرحد اصطلاح‌شدن به وسیله پدیده اجبار مبین انعطاف نظام زبان است و حاکی از این حقیقت که بررسی زیایی صرف در انزوا و

بدون در نظر گرفتن بافت نحوی امری نادرست است.

## ۶. پی‌نوشت‌ها

1. coercion
2. conversion
3. type shift
4. accomodation
5. Lauwres & Willems
6. Michaelis, L. A.
7. Audring & Booij
8. logical semantics
9. type shifting
10. Partee & Rooth
11. lexical and phrasal meaning
12. Pustejovsky, J.
13. The Generative Lexicon
14. Double functionality
15. Jackendoff, R.
16. Culicover, K.
17. implicit predicate
18. action argument
19. object argument
20. enrichment
21. meaning shift
22. override
23. conceptual semantics
24. language synergy
25. schematicity
26. specificity
27. Croft, W.

۲۸. از جمله آثار انجام‌شده فارسی در چهارچوب صرف ساخت‌محور می‌توان به رفیعی (۱۳۹۱)، ترابی

(۱۳۹۳)، رفیعی و ترابی (۱۳۹۳)، سلندری رابری و همکاران (۱۳۹۵)، و عباسی (۱۳۹۶) اشاره کرد.

29. unification
30. constructs
31. embedded productivity
32. holistic properties
33. idiomatic construction
34. intensifier
35. soft coercion

- 36. aspect
- 37. semelfactive
- 38. activity
- 39. active accomplishment
- 40. telic
- 41. complement coercion
- 42. reference transfer
- 43. perspective
- 44. relational
- 45. qualifying
- 46. type coercion
- 47. affixoid

## ۷. منابع

- ترابی، سارا (۱۳۹۳). *بررسی عملکرد وندهای اشتقاقی اسم‌عامل‌ساز زبان فارسی در چارچوب صرف ساخت‌محور*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشکده زبان‌های خارجی: دانشگاه اصفهان.
- رفیعی، عادل (۱۳۸۰). *فرضیه افزایش و کاهش معنایی در همنشینی واژه‌های زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). «صرف ساخت‌محور: شواهدی از فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی». *مجموعه مقالات هشتمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- \_\_\_\_\_ و سارا ترابی (۱۳۹۳). «وراثت و انگیختگی رابطه صورت و معنی در واژگان: نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی». *علم زبان*. د ۲، ش ۳. صص ۴۹-۶۴.
- سلندری رابری، مرادعلی و همکاران (۱۳۹۵). «تکرار به‌مثابه دوگان‌سازی صرفی: شواهدی از زبان فارسی». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۷، ش ۵ (پیاپی ۳۳). آذر و دی. صص ۹۱-۱۱۸.
- عباسی، زهرا (۱۳۹۶). «تحلیل واژه‌های غیربسیط فارسی در صرف واژگانی و صرف ساختی». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۸، ش ۳ (پیاپی ۳۸). مرداد و شهریور. صص ۶۷-۹۳.

- صفوی، کورش (۱۳۹۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. چاپ چهارم. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- محمدی، عباسقلی و همکاران (۱۳۹۰). «توان‌های بالقوه و بالفعل زبان فارسی در واژه‌سازی». *نشریه پژوهشی ادب فارسی (ادب و زبان)*. دوره جدید. ش ۳۰ (پیاپی ۲۷). زمستان. صص ۲۸۱-۲۹۹.

#### References:

- Abbasi, Z. (forthcoming). "An analysis of complex words in lexical morphology and construction morphology". *Language Related Research*. [In Persian].
- Ait-Kaci, H. (1984). *A Lattice-Theoretic Approach to Computation Based on a Calculus of Partially Ordered Type Structures*. Philadelphia, PA: University of Pennsylvania Dissertation.
- Audring, J. & G. Booij (2016). "Cooperation and coercion". *Linguistics*. Vol. 54(4). Pp. 617-637. Retrieved 18 Nov. 2017, from World Wide Web: doi:10.1515/ling-2016-0012.
- Boas, H. (2003). *A Constructional Approach to Resultatives*. Stanford, CA: CSLI
- Booij, G. (2002). "Constructional idioms, morphology and the Dutch lexicon". *Journal of Germanic Linguistics*. Vol. 14 (4). Pp. 301-329.
- ----- (2004). "Constructions and the interface between lexicon and syntax". In H. Aertsen, M. Hannay & G. Steen (Eds.). *Words in their Place. Festschrift for J. L. Mackenzie* (Pp. 275-281). Amsterdam: Vrije Universiteit.
- ----- (2010). *Construction Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. (2007). "Construction grammar". In Geerarts D. & H. Cuykens (Eds.). *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics* (Pp. 463-509). Oxford: Oxford University Press.
- Culicover, P. & R. Jackendoff (2005), *Simpler Syntax*. Oxford: Oxford University Press.

- De Swart, H. (1998). "Aspect shift and coercion". *Natural Language & Linguistic Theory*. Vol. 16(2). Pp. 347-385.
- Goldberg, A. (1995). *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- Jackendoff, R. (1991). "Parts and boundaries". *Cognition*. Vol. 41(1). Pp. 9-45.
- ----- (1997). *The Architecture of the Language Faculty*. Cambridge, MA: MIT Press
- ----- (2008). "Construction after construction and its theoretical challenge". *Language*. Vol. 84. Pp. 8-28.
- Lauwers, P & D. Willems (2011), "Coercion: definition and challenges, current approaches, and new trends". *Linguistics*. Vol. 49. Pp. 1219-1235
- Michaelis, L. A. (2003). "Word meaning, sentence meaning and constructional meaning". In H. Cuyckens, R. Dirven & J. Taylor (Eds.). *Cognitive Perspectives on Lexical Semantics* (Pp. 163-210). Amsterdam: Mouton de Gruyter.
- ----- (2004). "Type shifting in construction grammar: an integrated approach to aspectual coercion". *Cognitive Linguistics*. Vol. 15(1). Pp. 1-67.
- ----- (2011). "Stative by construction". *Linguistics*. Vol. 49 (6). Pp. 1359-1399.
- Moens, M. & M. Steedman (1988). "Temporal ontology and temporal reference". *Computational Linguistics*. Vol. 14. Pp. 15-28.
- Mohammadi, A.; M. Pourkhaleghi; A. Estaji & Gh. Saiedian, (2011). "Persian actual and potential resources in word formation. *Journal of Literature and Language*. 30 (27) .[In Persian].
- Partee, B. & M. Rooth (1983), "Generalized conjunction and type ambiguity". In R. Bäuerle, Ch. Schwarze & A. von Stechow (Eds.). *Meaning, Use, and Interpretation of Language* (Pp. 361-383). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.



- Piñango, M. et al. (1999), “Real-time processing implications of enriched composition at the syntax–semantics interface”. *Journal of Psycholinguistic Research*. Vol. 28. Pp. 395–414.
- Pustejovsky, J. & E. Jezek (2008), “Semantic coercion in language: beyond distributional analysis”. *Italian Journal of Linguistics*. Vol. 20(1). Pp. 181-214.
- ----- (1995), *The Generative Lexicon*. Cambridge, MA: MIT Press.
- ----- (2011), “Coercion in a general theory of argument selection”. *Linguistics*. Vol. 49 (6). Pp. 1401-1431
- ----- & B. McElree (2007), “An MEG study of silent meaning”. *Journal of Cognitive Neuroscience*. Vol. 19. Pp. 1905–1921.
- ----- (2008), “Mismatching meanings in brain and behavior”. *Language and Linguistics Compass*. Vol. 2. Pp.712–738.
- Rafiei, A. & S. Torabi (2015), “Inheritance and motivation of form and meaning in lexicon: instances of Persian word formation patterns”, *Language Science*, (3) 49-65 .[In Persian].
- ----- (2001). *A Hypothesis of Semantic Decreasing and Increasing in the Co-occurrence of Persian Words*. M.A Thesis, Allameh Tabatabayi University. [In Persian].
- ----- (2012). “Construction morphology: evidences from Persian word formation processes”, *Proceedings of the 8th Iranian Conference on Linguistics*, Tehran, Allameh Tabatabayi University.Pp. 327-336. [In Persian].
- Safavi, K. (2000). *An Introduction to Semantics*. Tehran: Islamic culture and art Institute. [In Persian].
- Salandari, M. A.; A. Rafiei & B. Alinezhad (forthcoming). “Reduplication as Morphological Doubling: Evidences from Persian”. *Language Related Research*. [In Persian].
- Spencer, A. (2013). *Lexical Relatedness*. Oxford: Oxford University Press.

- Talmy, L. (1978). "The relation of grammar to cognition". *Toward a Cognitive Semantics*. Vol. 1: Concept Structuring Systems. Cambridge, MA: MIT Press.
- Torabi, S. (2015). A Study of the Agentive Derivational Affixes In Persian Based on Construction Morphology, M.A Thesis, University of Isfahan, Isfahan-Iran. [In Persian].